

افضل الذكر لا اله الا الله

رساله نافعه در علم حقایق مشتمل بر تفاسیر و قیاسات

تفصیل
میرزا

مع شرح آن از مولانا عبد الغفور لاکه تلمیذ مولانا جامی کاتب

در مطبع کثیر دکن نقاب طبع اول



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَسْمَاءُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمَنْعَلِي عَنِ الْكُونِينَ

یعنی جمیع محامد و شایسته مرتضای را که پرورنده عالمهاست پرورش یافت

آن جسم را بگسند اول را بدکرد روح را بقا و سر را بقدرت و ایتی هشتاد هزار

عالم است که از جمله آن عالم یکی این عالم است و بروایتی شترده هزار

عالم و خوبیا سئ دار آخرت و نیکیهای جنت برو جاتم و اکل و حسن و اهل

مر که شکر کننده راست از سر و جهان بدل اگر چه در میان آن است

بکالبد آب و گل وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَوْجِهٍ اَلَامِ مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ

الِدِ وَصَلِّ عَلَيْهِ اَجْمَعِينَ و درود اعظم بران مظهر اتم و برال معظم

و اصحاب منقسم او باد و لفظ منظر اتم در حق سرور اعظم بر وجه است
 که حضرت مخدومی اطلال الله عمره در حاشیه فرمودند و آن است
 که ظهور و تجلی حق سبحانه و تعالی در نبی ماصلی الله علیه و آله و سلم
 بجمیع اسماست غیر از وجوب ذاتی بر وجه کمال بی غالبیت یکی دیگر
 بلکه بر سبیل تساوی و اعتدال اما در انبیا و اولیا رضوان الله علیهم
 نیز بجمیع اسما ظهور فرموده است لیکن بر طریق غالبیت بعضی اسما
 و مغلوبیت دیگری نه بر سبیل اعتدال پس لفظ منظر اتم بر بنی ما
 صلی الله علیه و آله و سلم منحصر باشد نه بر غیر او و بعد فبقول
 العبد المذنب المحتاج الی شفاعته النبی صلی الله علیه
 و سلم شیخ محمد بن شیخ فضل الله هذا زیاده من الکلمات فی
 علم الحقایق جمعها بمحض فضل الله و کرمه پس از حمد و درود می گوید
 بنده موسوم بنجال گناه محتاج بسوی شفاعت حبیب الله شیخ محمد
 ابن شیخ فضل الله که این خلاصه است از سخنان در علم حقایق که یکجا
 ساخت ام آن را بمحض فضل و کرم رب خلائق و جعلت ثوابها
 لروح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سمیتها بالتحفة

المرسله الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم واسأل الله
 تعالى أن يبلغ ثوابها اليه عليه السلام انه على كل
 شئ قدير وبالإجابة جدير وكر وائيدم ثواب انرا تخف
 روح مطهر وهدية جان آن سرور ونام نهادم آن مجموعه را با تحفه
 الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم وسمى طلبم از خدای تعالی اینکه برساند
 ثواب آنرا سوی آن سرور جن و بشر بدرستی که اوست با جابت
 اقدار و سزاوار و احد را علما و اخوانی اسعدكم الله تعالى و امانا
 ان الحق سبحانه و تعالی هو الوجود وان ذلك الوجود ليس له
 شكل ولا حد ولا حصر و مع هذا ظهر و تجلی بالشكل و الحد
 ولم يتغير عما كان ^{عليه السلام} الشكل و عدم الحد بل الآن كما كان
 یعنی بدانچه برادران دینی من که سعید و نیک بخت گرداند شمارا
 خدای تعالی و عاراکه بدرستی که حق سبحانه و تعالی هستی است و هستی و
 عین ذات وئی است و آن هستی را نه صورت است و نه شکل و نه نسبت
 و نه شکل و نه اوج است و نه نهایت و نه ابتداست و نه غایت و با وجود این
 شکل ظهور نموده و بحد تجلی فرموده و نگشته از آنچه بوده بلکه در ظهور

نبود و چنانست که پیش از آن بود و این را مثالی گویم که بفهم قریب تر
 کرد و آن اینست که اگر شخصی کرد اگر خود آنهاست مختلف وارد
 خسته و کلان و طویل و عرض مشلثه و مربعه و مسدسه و ششمنه مثلثا پس
 در هر آینه بر حسب آن آینه صورتی مختلف پیدا خواهد شد در آینه خود
 صورت خود و در کلان صورت کلان و در طویل دراز و در عرض
 عرض و همسری قیاس در آنهاست دیگر بی آنکه تحقیق آن شخص
 و صورت اصلی او تغییر پذیرد و رنگی دیگر گیرد پس بدین آینه چنان بود
 چگونه جواز آمد و نیز این حکم در فرشتگان و جن منقول و معروف است
 که ایشان بصورت مختلفه پیدا آیند و از حقیقت خود منقلب نمی شوند بلکه از شعبه
 بازان و ساحران چنین ظاهری شود که بسند نمودار برش نیست
 چنانچه رسن مار و گل را خار می سازند و ما چشم سر می بینیم که آن رسن
 مار گشت و گل خار و حقیقت نه آن مار گشته و نه این خار بلکه چیزی بود
 چیزی دیگر نیست پس هر این معنی در مخلوقات جائز آید بر فاعل و مطلق و حکیم بر حق چنان
 جامی نسیم مایه نظم

آن کان حسن بود از حجاب نشان	الآن ان عرفست علی ما علیہ کان
-----------------------------	-------------------------------

<p>فالحل واحد تجلی بکل شان نام توغات ظهورشین و همچنان فی حد ذاته نه نهانست فی عیان ساری بود ز لطف و ابطوا جسم جان گویا بهر زبان و توانا بهر توان رهنست کس گوی و حدیث کس خون</p>	<p>اعدا و کون و کثرت صورت نایشان نوریت محض کرده باوصاف کرده هر چند در نهان و عیان نیست غیور فایز بود ز جو و بر اعیان انس جن و انما بهر پیوست و بیستما بهر صبر جامی کشیده دار زبان را که سر</p>
--	---

و این تمثیل که گفتیم بر همه وجوه نباید دانست بلکه در ناگردیدن ذات
و بر نداشتن صفات حق سبحانه و تعالی در ظهور فرمودن درین تعینات
و هر نقص و عیب که هست راجع است برین مظاهر نه بر آن ذات
اگر فی الجمله حل این دقیق می خواهی تخم مراقبه و ذکر در دل بکار و آ
عقاید حمیده و اخلاق و اعمال پسندیده اش بده و خاشاک فایم روی
از و سیر و ناپس بیا و برین و ثمره ما لایعین دایت و کلا اذن
تبعث از و بچین و این قطعه حضرت مولانا روزبهان با قلام صاحب
عزایس را در خاتم جان کن گین **قطعه** آنچه ندیده است دو چشم سنا
و آنچه که نشیند و گوشش بین بد در گل با رنگ نموده است آن به خیر و یاد گل

بسین و ان الوجود واحد و لا یلبس مختلفه و متعدد
 و ان ذلك الوجود حقیقه جمیع الموجودات و باطنها و ان
 جمیع الكائنات حتی الذرّة لا تخلو عن ذلك الوجود یعنی
 آن هستی کلیت و باطن مختلف بسیار است و تعینات او یحد
 و بشمار و آن وجود حقیقت همه کائنات است و باطن جمیع موجودات
 بلکه همه ذرات خالی نیند از وجود چه ممکن نیست که بی آن هستی اشیا را
 وجود تصور گردد و ان ذلك الوجود لیس معنی التحق و الحصول
 لانهما من المعانی المصدرة لیساً بموجودین فی الخارج فلا
 یطلق الوجود بهذا المعنی علی الحق الموجود فی الخارج تعالی
 عن ذلك علواً کبیراً و بدینکه آن وجود معنی تحقیق و حصول
 که اینها از معانی مصدریه اند که خارج وجودند از پس لفظ وجود و با معنی
 برحق سبحانه و تعالی که موجود در خارج است اطلاق نباید کرد که شأن
 او برتر است ازینکه آن لفظ در حق او بدین معنی شاید بل شئنا بذلك
 الوجود الحقیقه المتصفه بهذه الصفات اعنی وجودها بدها
 وجود سایر الموجودات بها و انتفاء غیرها فی الخارج و ان ذلك

الوجود من حیث الکنہ لا ینکشف لاحد ولا یدر کہ العقل ولا الوهم
 ولا الحواس ولا یاتی فی القیاس لان کلھن محدثات وطلدات
 لا یدر لہ بالکنہ الا المحدث وذاتہ وصفاتہ تعالی عن ذلک
 علو الکیدر بلکہ می خواہیم ما بدان وجود حقیقی را کہ متصف است باہن صفات
 یعنی ہستی او بذات وی وستی سائر موجودات بدو و در خارج انتفا
 و آن وجود از حیثیت کہ بیچکس را منکشف نیست و نگر دو و نہ عقل او را
 در یاید و نہ حواس و نہ در آید در قیاس چہ نیچہ ہمہ نو پیدا شدہ اند
 و نو پیدا شدہ بکنہ ادراک نکند مگر مشل و ہمت خود را و ذات و صفات
 حق سبحانہ و تعالی از ان برتر است و معلا چنانچہ حضرت ملاحامی ^{گفتہ اند}

رباعی

اندیشہ در اسرار الہیہ نرسد	در ذات و صفات حق کجا ہی نرسد
علیکہ تنہا ہی صفت ذاتی است	در ذات برتر تنہا ہی نرسد

رباعی

ادراک بطون حق و کینائے او	ممکن نہ بود عقل و دانائی او
آن بہ کہ زمرات مراتب بینی	تفصیل نوعات پیدائی او

ومن اراد معرفته بهذا الوجود سعی فيه فقد ضيع وقته ^{كل}
 نحو اد معرفت آن بستی بحیثیت او سعی کند در و پس او تحقیق ضایع ^{کرد}
 عمر خود را و ان لذلك الوجود مراتب كثيرة المرتبة الاولى
 مرتبة اللاتعین والا طلاق والذات البحت لا یجوز ان ^{قد}
 الاطلاق ومفهوم سلب التعین ثابتان فی تلك المرتبة بل ^{تجدد}
 ان ذلك الوجود فی تلك المرتبة منزلا عن اضافة النعوت
 والصفات ومقدس عن كل قيد حتى عن قید الاطلاق ایضاً
 هذه المرتبة تسمى بالمرتبة الاحدية وهی كنه اللوح سبحانه
 وتعالی و لیس فوقها مرتبة اخدی بل كل المراتب تحتها و ^{در}
 مرتبه است بسیار مرتبه اول مرتبه لاتعین و اطلاق و ذات بحت است
 نه باین معنی که قید اطلاق و مفهوم سلب تعین در آن مرتبه ثابت باشد
 بلکه باین معنی که آن وجود درین مرتبه منزله است از اضافة جمیع نعوت
 و صفات مقدس است از همه اضافات تا از قید اطلاق نیز و این مرتبه
 کنه حق سبحانه و تعالی است و بالاسی او مرتبه دیگر نیست بلکه مراتب تحت
 این مرتبه اند و این مرتبه بمرتبه احدیت می نامند و این اسما در اصطلاح

این قوم نیز نامهای این مرتبه اند احدیت ذاتیه و احدیت مطلق
 و احدیت صرف و احدیت لالتعین و عالم لاهوت و آزل الازل و
 عین کافوری و مشکوۃ تشبیه و ذات بحت و ذات صرف و ذات بلا^{عقل}
 و ذات مطلق و ذات سافج و ذات احدیت و ذات بلافرد
 و ذات هویت و ذات هو بود وجود بحت و جو مطلق و عدم معلوم
 و بطون بطون و کمون کمون و خفایه و قدم قدم و اول انبیا
 و آخر الابدایت و غیب هونب و غیب المصون و غیب الغیب
 و المرتبه الثانیه مرتبه تعین الاول و هی عبارته عن علمه
 تعالی لذاته و صفاته و جمیع الموجودات علی وجه الاجمال
 من غیر امتیاز بعضها عن بعض و هذه المرتبه تسمى بالوحد
 و الحقیقه المجلدیة یعنی مرتبه دویمی مرتبه تعین اول است و آن
 عبارت است از دانستن حق سبحانه و تعالی مر ذات و صفات^{خود}
 و همه موجودات را بر وجه اجمال بی امتیاز بعضی از دیگری و نام مرتبه
 مرتبه وحدت و حقیقت محمدیه میدارند و بدین نامها نیز می شمارند
 تعین اول و عقل کل و عقل اول و برزخ کبیری و برزخ البرزخ و مرتبه^{اول}

از غیب و غیب مطلق و عالم جبروت و عالم صفات و قلم اول و لوح محفوظ
 و ام الكتاب و مخلوق اول و مبدا را اول و حقیقت الحقایق و احدیت الجمع
 و بحلی اول و روح اعظم و ابوالارواح و والد اکبر و آدم حقیقی
 و ظل اول و عالم مطلق و نثار اول و عالم وحدت و قابلیت اول
 و رابط مطلق و شهود جمع الجمع و وحدت صرف و مرتبه رحمت و عالم
 و ظهور اول و موجود اول و وجود اجمالی و کثر الکثر و عالم رموز
 و اسم اعظم و برترخ اول و کثر الصفات و مرتبه اولی و وجود ^{مطلق}
 و واسطه اولی و عالم معنی و درة البیضا و المرتبه الثالثه
 مرتبه تعیین الثانی و هی عبارته عن علمه تعالی لذاته و صفاته ^{الجمیع}
 الموجودات علی طریق التفصیل و امتیاز بعضها عن بعض و هذه
 المرتبه تسقی بالوحدیه و الحقیقه الاثنائیه یعنی مرتبه
 سومی مرتبه تعیین ثانیست و آن عبارتست از دانستن حق سبحانه و تعالی
 مرذات علیه و صفات سنیّه خود و جمیع انام را بر منظر تفصیل
 و جدا شدن یکی از دیگری و بی ابهام و این مرتبه را با وحدت
 و حقیقت انسانیته نام دارند و باین اسامیهایی شری انگارند

تعمیر ثانی و کجلی و فکالت الحیوة و حضرت الربوبیت و حضرت الجمع و
نشار الکثرت و احدیت الکثرت و قابلیت ظهور و مرتبه ثانی از غیب
و برزخ ثانی و قسیمی المعرفة و منزل التدری و قبعث الجود و غشار السوی
و حضرت الوهیت و قسیمی العسایدین و حضرت ارتسام و کون جامع
و آن الدایم و ظهور الشانی و ظل محدود و نفس حمانی و عمار و وجود
و تبس در ثانی و نشر ثانی و عالم ملکوت و عالم باطن و عالم اسرار
و عالم شانی و مجمع الارواح و بدای ثانی و عالم اسما و عالم وجود
و مقام ارواح و تعداد ارواح و پرتو وحدت و ظل وحدت
و تبسین صفات و کثر الارواح و معدن الارواح و صین الیقین
و کتاب نبین و ملک باطن فهذه ثلث مراتب کلها قدیمه و التقدی
و التاخیر عقلی لازمانی و این هر سه مرتبه قدیم اند و تقدیم تاخیر
هر سه عقلیست نه زمانی چنانچه عقل تقاضای کند که صفت حیات
مقدم باید بر صفت علم و قدرت و سایر صفات و نه عکس آن
شاید اگر چه تقدیم و تاخیر زمانی در آن نمی نماید که همه صفات حق سبحانه
و تعالی قدیم اند اما در ظهور عقل تقدیم و تاخیر تهرمی در آید پس این

این تقدیم و تاخیر هر سه مرتبه هم برین قیاس است که عقل چنان
 تصور می کند که اول ذات باید بعد از آن صفات و اول اجزای آن
 بعد از آن تفصیل بی آنکه اینجا زمانه را هیچ دخل باشد و این
 بسیار باریک است فهم نتوان کرد مگر تفکیک عمیق و دانش دقیق
 و البته الواجبه مرتبه الارواح دهی عبارة عن الاشياء
 الكونية المجردة البسيطة التي ظهرت على ذواتها على مثالها
 مرتبه چهارم مرتبه ارواح است و آن عبارت است از اشیا کونیة
 مجردة بسیطة یعنی ماده و ترکیب ندارد و ظهور بر ذات خود
 و بر امثال خود دارد چنانچه مایان بر ذات خود ظاهر می و بر
 دیگری نیست یعنی خود را می دانیم و دیگری هم ذات ما را نمی داند و البته
 الخامسة مرتبه عالم المثال و هی عبارة عن الاشياء
 الكونية المركبة اللطيفة التي لا تقبل التجزى والتبعيض ولا الخلق
 ولا الالتيام و مرتبه پنجم مرتبه عالم مثال است و آن عبارت است
 از اشیا کونیة مرکبة لطيفة که قبول نمی کنند پاره شدن و دریدن
 و پیوستن را و مشتمل است این مرتبه همه صور چه جسم و چه ارواح چه

جان وچرا شجاع هیچ صورتی نیست که او را درین مرتبه مثالی مطابق
 کمال او نیست و المرتبة السادسة مرتبة عالم الاجسام
 وعبارة عن الاشياء اللونية المركبة الكثيفة التي تقبل التجوی والتعفن
 والحرق والالتیام ومرتبة ششم مرتبة عالم اجسام و بدن است
 وآن عبارت است از اشیا کونی مرکب کثیفه که قبول می کند پارسی
 وپوسن را و المرتبة السابعة المرتبة الجامعة لجميع المراتب
 المذكورة الجسمانية والنورانية والوحدة والواحدية
 وهي التجلی الاخیر واللباس الاخیر وهي الانسان ومرتبة
 مرتبه ایت شامل مرتبها مذکوره جسمانی و نورانی و وحدت
 و واحدیت را و این مرتبه تجلی و لباس اخیر است که عبارت است از
 انسان بی نظیر فهذا سبع مراتب الاولي منها وهي مرتبة
 الاظهار والستة الباقية منها مراتب الظهور والكلية الاخير
 منها اعنى الانسان اذا عرج وظهر فيه جميع المراتب المذكورة
 مع انبساطها يقال له الانسان الكامل والعوجم والانبساط
 على وجه الاكمل كان في نبينا صلى الله عليه وسلم ولهذا كان

خاتم النبیین پس این هفت مرتبه که اول از آن مرتبه ظاهر ظهور
 و شش باقی مراتب ظهور کلیت اند و مرتبه پنجم که آن انسان است
 و قتی که ترقی کند و پیدا شود در همه مرتبهها و مذکور به بالانبطاط و فرا
 خود در آنوقت او را انسان کامل گویند و عروج و انبساط بوجه تمام
 در مرتبه ششم صلی الله علیه و سلم هم ازین جهت او را خاتم النبیین
 و امام المسلمین میگویند و ان السماء مرتبة الا لوهته لا يجوز
 اطلاقها على مراتب الكون و الخلق و كذلك لا يجوز اطلاق
 اسماء مراتب الكون على مرتبة الا لوهته و بدستیکه
 اطلاق کردن نامهای مرتبه الوهیت بر مرتبه کونیه و خلیفه ریا
 و همچنین عکس آن و ترک این رعایت نیز زندقه و الحساد است
 نزد محققان چنانچه مولانا جامی بدان اشارت فرمود رباعی
 ای برده گمان که صاحب تحقیقی و اندر صفت صدق و یقین صدیقی
 هر مرتبه از وجود حکمی دارد گر حفظ مراتب نکنی زندیقی
 وان لذت الوجود کمالین احد هما کمال ذاتی و ثانیهما کمال
 اسمائی اما کمال الذاتی فهو عبارة عن ظهوره تعالى على نفسه

بنفسه في نفسه لنفسه بلا اعتبار الغير والغيرية والغناء
 المطلق لازم لهذا الكمال الذاتي ومعنى الغناء المطلق مشاهد
 تعالى في نفسه جميع الشيون والاعتبارات الالهية والكنانية
 مع احكامها ولوازمها ومقتضياتها على وجه كلي جملي لا يندرج
 الكل في بطون الذات ووحدة كاندماج جميع الاعداد في
 الواحد العددي ومرآن وجود را دو كمال اندكي كمال ذاتي و دو
 كمال اسمائي و كمال ذاتي عبارت است از ظاهر شدن حق سبحانه
 و تعالی بر ذات خود از ذات خود و در ذات خود برای ذات خود بی اعتبار
 غیر و غیریت و غناء مطلق لازمه این کمال ذاتی است و معنی غناء
 مطلق آنست که مشاهده حق سبحانه و تعالی در ذات حق خود همیشه
 و اعتبارات الهی و کونی را با احکام و لوازم و مقتضائے او بر وجه کلی
 و جملي باشد زیرا چه همه آن در بطون ذات و وحدت او مندرج اند چنانچه
 همه اعداد و در واحد عدوی مندرج اند و انما سمیت غناء مطلقاً
 لانه تعالی یهداه المشاهدة مستغن عن ظهور العالم
 علی وجه التفصیل لا حاجة له فی حصول المشاهدة العالم

و ما فیہ لان مشاہدۃ جمیع الموجودات حاصلتہ تعالیٰ
 عند اندراج الکل فی بطونہ و وحدتہ و ہذا المشاہدۃ
 تگون شہوداً عینیاً علیاً کثیروں المفصل فی الجمل و اکثر فی
 الواحد و النخلہ مع الاغصان و توابعہا فالنواک الواحد
 و نامیدہ شدہ است این مشاہدہ مذکورہ بغنائے مطلق مگر ازین جهت
 کہ حق سبحانہ و تعالیٰ بدین مشاہدہ بے نیاز است از ظہور عالم
 بروجہ تفصیل و در حصول این مشاہدہ مراد را ہیچ حاجت نیست
 سوے عالم و چیزیکہ در اوست زیرا چہ مشاہدہ جمیع موجودات
 حاصل است مراد را نزدیک مندرج شدن ہمہ در بطون ذات
 و در وحدت او و این مشاہدہ شہود علی علی باشد چنانچہ شہود مفصل
 در محل و بسیار در واحد و نخل باہمہ شاخہا و توابع او در تک خستہ
 چنانچہ این باعی مولوی جامع شہر بر این معنی است رباعی

ز الودگے نیاز ما شستی خاک

و اما ان غمائی مطلق پاک آمد پاک

گرا و تو در بیان نباشیم چہ ک

چون جلوہ گرو نظارگی جملہ خود او

و اما الکمال الاسمانی فہو عبارۃ عن ظہورہ تعالیٰ علی نفسہ و

شهود ذاتی تعینات خارجیة اعنی العالم وما فیہ و هذا لا
 الشهود یكون شهودا عیانا عینا وجودیا کثودا الجمل فی
 المفصل والواحد فی الكثير والنواة فی التخللة وتوابعها اما
 کمال اسمائی عبارتست از ظهور حق تعالی بر ذات خود و شهود او
 مر ذات خود را درین تعینات خارجیة یعنی عالم و چیزیکه در ^{دست}
 و این شهود عیانی و عینی وجودی باشد همچو شهود مکل و مفصل و یکی در ^{سایر}
 و خسته در مکل و در توابع و لواحق آن و این تمشیل نیز بر همه وجود
 نباید دانست که ذات حق سبحانه و تعالی بر تراست ازینکه
 بر همه وجودهاست بمخلوق و ارو هذا الکمال الالسمائی من حیث ^{التحقق}
 و الظموم و قوف علی وجود العالم و ما فیہ لان معناه ^{السا}
 لا یحصل الا بظهور العالم علی وجه التفصیل و این کمال اسمائی
 از حیث تحقق و ظهور موقوف است بر وجود عالم و هر آنچه در ^{دست}
 زیرا که معنای مذکور کمال اسمائی حاصل نشود مگر بظهور عالم بر وجه ^{تفصیل}
 اگر کسی گوید که ازین لازم آید که حق سبحانه و تعالی در کمالیت ذات
 و صفات خویش بغير محتاج باشد و این محال است که او محتاج غیر ^{شود}

گفته شود وجود او در ذات خود کامل است و در کمالیت خود
 بعبه محتاج نیست چنانچه این معنی در کمال ذاتی مفهوم گشت
 همچنان اسما و صفات او در ذات خود بے شبه کامل البتہ ظاہر
 شدن کمالیت صفات و اسما موقوف است بر وجود این عالم
 پس اشکال ذات و صفات او بغیر لازم آید اگر گوئی کہ این
 معنی مخالف است عبارت متن را کہ از متن معلوم می شود کہ تحقق اسما
 نیز بر عالم موقوف است گوئیم مخالف نیست و توجہش اینست
 کہ این کمال اسمائی دو معنی دارد یکی معنی مصطلح کہ ذکر شد و دیگر
 معنی لغوی و آن اینست کہ اسمائے حق سبحانه فی حد ذاتها کامل
 چنانچه ذات پس باعتبار معنی مصطلح تحقق او موقوف است
 بر وجود عالم و باعتبار معنی لغوی ظهور او موقوف است بر وجود عالم تحقق او

ریاضی

واجب باشد کہ ممکن آید بمیان	محقق گردد و مجید او صاف عیان
فرد است و غنی چنانچه خود کرد میان	ورنه بکمال ذاتی از عالمیان
و این سلسله مراتب الاقدام و خارج از فهم عوام بیکو فهم کنه تادیر علی	

وان ذلك الوجود ليس بمجال في الموجودات ولا متحد بها لان
المحلل واللاتحاد لا بد لهما من وجودين حتى يحل احد هما في الا
او يتحد احدهما بالآخر والوجود واحد لا تعد له اصلا و
التعد في الصفات على ما يشهد به ذوق العارفين ^{وهم} جد
وان هستی درون موجودات نیامده است و نه بد و متحد است ^{بیرا}
در در آمدن و متحد شدن از دو وجود چاره نیست تا یکی در دیگری در آید
باید و متحد شود و وجود حقیقی از یکی بیش نیست و اصلا شمار ندارد و شمار
و تعدد نیست مگر در صفات چنانچه ذوق عارفان دین و جهان ^{بآ}
کشف و یقین بران شاهد است و معنی اتحاد بر سه وجه است یکی نسبت
که جمیع وجوه یکی بود و یاد حقیقت کلی باشد یا مغایرت شخصی تا آنکه
دو شئی متحد گردیده یکی شوند پس این هر سه معانی در آن وجود ^{نسبت}
موجودات منتهی اند استفا ^{عنه} معنی اول بدیهی است از آن معنی فصح است
و پیش گفت و استفا معنی دومی و سومی نظریست از آن دلیل او ذکر
کرده و ان العبودیة و التکلیف و الراحة و العذاب ^{حجته} و الا لکم ما دارا
الی التبعیثات و ان ذلك الوجود باعتبار مرتبه الاطلاق ^{تفاوت}

عن هذا الاكاشياء كلها يعني بسندگی و تکلیف و راحت
 و درد و غم و اندوه و الم راجع است سوی این تعینات و آن وجود
 باعتبار مرتبه اطلاق پاک و منزّه است از جمیع این نقائص اگر کسی
 گوید که چون وجود حقیقی تکلیف پس اگر چه از روی ظاهر اطلاق
 این اشیا برین تعینات باشد اما از روی حقیقت بر آن وجود حقیقی
 بود گفته شود که از امثال سابق مفهوم شده است که حکم ذات چیزی
 دیگر است و حکم ظهور آن ذات چیزی دیگر آنچه بر ظهور راجع می شود
 بر ذات راجع نمی شود چنانچه از خردی عکس که در آئینه می نماید خردی
 شخص آن صورت حال نمی آید و همچنان دیگر صفات از بزرگی و درازگی
 و پهنائی پس جمیع این نقائص از روی حقیقت برین تعینات باشد
 نه بر آن وجود حقیقی هو الموفق للسداد والهادی الی الرشاد وان ذلك
 الوجود محیط لجميع الموجودات كما حاطة الملزوم باللوازم والموصوف
 بالصفات كما حاطة الطرف بالمطرفات والكل بالجزء تعالی
 عن ذلك علوا کبیرا و آن وجود محیط است جمیع موجودات همچو
 احاطه طرزم بلوازم و موصوف بصفات چنانچه عالم مرصفت عالم قاعد

مصرف قدرت و آتش و حرارت و بیخ مر برودت را نه احاطه
 آوند چیز را که در ویت با احاطه کل مر جزو را که حق سبحانه و تعالی
 از چنین احاطه برتر است منزه رابعی

در ذات حق اندراج شان بصورت است	شان چون صفت است ذوات حق
این قاعده بود و دار کائنات که خداست	نی جزو و نه کل نه ظرف نه فی نظر نیست

وان ذلك الوجود باعتبار محض اطلاقه سار فی ذوات جمیع
 الموجودات بحيث يكون ذلك الوجود فی تلك الذوات
 عين تلك الذوات كما كانت تلك الذوات قبل الظهور
 ذلك الوجود عين ذلك الوجود وان وجود باعتبار محض اطلاق
 خود ساری است در ذاتهای همه موجودات بمشابهت آن وجود
 در آن ذاتها عين آن ذاتها چنانچه بودند آن ذاتها پیش از ظهور در آن
 وجود و عين آن وجود کذا تلك الصفات الكاملة لذلك الوجود
 باعتبار کلیتها و اطلاقها سار فی جمیع صفات الموجودات
 بحيث تكون تلك الصفات الكاملة فی ضمن الصفات الموجودات
 عين صفات الموجودات كما كانت صفات الموجودات قبل

الظهور في تلك الصفات الكاملة عين تلك الصفات الكاملة
 يعني همچنان صفات کامله آن وجود باعتبار کلیه و اطلاق خود سابق
 در صفات موجودات هستیکه این صفات کامله در ضمن صفات خود است
 عین آن صفات موجودات از چنانچه بودند صفات موجودات پیش از ظهور در آن صفات کامله
 عین آن صفات کامله و مراد از غیبت عینی است از حقیقت محض حقیقت جوهر از حقیقت
 اطلاق وجود و صفات تعینات ذوات موجودات و صفات از حقیقت متغایر
 مرذوات موجودات را و صفات او را و ان العالم مجمع اجزائه
 اعراض و المعروض هو الوجود یعنی عالم همه اجزائی خویش
 اعراض است و عرض آنرا گویند که در موجودیت خود محتاج
 بغیر باشد چنانچه رنگها و بوها پس نزد تکلمان حرکت و سکون
 و الوان اعراض اند و معروض جوهر و اجسام که بی اجسام
 این چیزها ظاهر نتوانند شد و نزد محققان جوهر اجسام نیز اعراض
 و معروض وجود حق تعالی است که قیام جمیع موجودات بے آن تصور
 و ان للعالم ثلثة مواطن احدها التعین الاول و سبی فی
 شیوناً و ثانیها التعین الثاني و سبی فیہ اعیاناً ثابتة و ثالثها

فی الخارج وسمی فیہ اعیاناً خارجیه و مر این عالم را محل آن
 سیکه ازان تعین اول است و در بنی وطن نام اجسرای عالم در اصطلاح
 شیون میگویند و محل دیگر آن عالم تعین ثانیست و درین محل نام آن
 در اصطلاح ایشان اعیان ثابتة میدارند و محل سومی این خارج است
 و درین محل با اعیان خارجی می نامند و ان اعیان الثابتة
 ما شئت داعية الوجود و انما الظاهر احکامها و آثارها یعنی
 اعیان ثابتة بوی وجود و نبویند و بر صور علیة خود اند و هم بر آن
 چنانچه بدین موعود حق قدس سره اشارت فرموده

در ملک بقا پر و گیسان حرم اند	رباعی اعیان که مخدرات سر قدم اند
با آنکه مقیم ظلمات عدم اند	هستند همه منظر نور و جو و

و ظاهراً هر شده است گمرا حکام و آثار اینها یعنی آن هستی با حکام و آثار
 اینها متلبس شده و ظهور نموده و ان المذموم که اولاً فی کل شیء
 هو الوجود فهو اسطی بدی که ذلك الشیء کالنور بالنسبة
 الی سائر الالوان و الاشکال و لا دوام الطهور و شدت
 لا یعلم هذا در الک الا الخواص یعنی نزد متفقان چنانکه اول

دیگر میگردد در هر شیئی همان هستی مطلق است و بواسطه او چیزی ای
 دیگر ادراک کرده می شود چنانچه نور نسبت سایر رنگها و شکلهای اولی دیگر
 می شود و از جهت دو امر ظهور آن هستی و سخت پیدائی آن وجود مطلق
 نمیدانند آن ادراک را مگر خاصان حق و آن القرب قربان حق
 التواقل و قرب الفرائض ما قرب النواقل فهو زوال صفات التواقل
 و ظهور صفات تعالی علیه بان محیی و بعیت با ذمه تعالی و بیع
 و بصر من جمیع جسدها من الاذن و العین فقط و کذا ایستماع
 من بعید و بصر البصرات من الظلمات و علی هذا القیاس و هذا
 معنی قناع صفات العبد فی صفات الله تعالی هو ثمة النواقل
 و قرب دو نوع است یکی قرب نواقل و دوم قرب فرائض و قرب نواقل
 عبارت است از دور شدن صفات بشریت سالک و ظاهرا شدن
 صفات حق تعالی بنوع انبساط بر و بدین وجه که مرده را زنده کند زنده
 میماند باذن حق تعالی و بسیند و بشود از همه بدن خویش از گوش و چشم
 فقط و همچنین سمع و عاتیکه دور اند آنها را میشود و مرسیا تیکه در ظلمات
 ایستند و هم برین قیاس دیگر صفات او در معنی فانی شدن صفات سالک
 سالک در صفات حق تعالی است که مذکور شد و این نمره نواقل است و اما

قریب الفرائض فهو فناء العبد بالكلية عن شعور جميع الموجودات
 حتى عن نفسه ايضا بحيث لم يبق في نظره الا وجود الحق سبحانه
 وتعالى وهذا فناء العبد في الله تعالى وهو ثمرة الفرائض
 اما قرب فرائض پس آن عبارت است از فانی شدن سالک بکلیه
 از شعور همه موجودات تا از نفس خود نیز بکلیه تا ندور دیده باطن او
 مگر هستی حق سبحانه و تعالی و اینست قنای سالک و ذوات حق سبحانه
 و این تسبیح فرائض است حضرت سید محمد باقر

رباعی صیقل برت خود را بنامی بسیم پوشید در وستر بقامی بسیم
 لوح نظر از نقش دو عالم ششم زان روی برو وجه خدای بسیم

وان من القائلین بوحدة الوجود من يعلم ان الحق سبحانه و تعالی
 حقيقة جميع الموجودات و باطنها علما يقينا و لا کن لا يشك
 الحق سبحانه و تعالی فی الخلق و منهم من يشاهد الحق فی
 الخلق شهودا حاليًا بالقلب و هذا المرتبة الاولى و اعلى من
 المرتبة الاولى و منهم من يشاهد الحق فی الخلق و باطنها علما يقينا و لا کن
 احد هاتين العنصرين و هذا المرتبة الاخيرة الاولى و اعلى

من الموقلتین السابقین و هی مقام الانبیاء و الاقطاب
 بتابعتهم و بعضی از قائلان در حده الوجود میدانند بعد تفکیک حق
 سبحانه و تعالی حقیقت جمیع موجودات و باطن و بیست اما مشاهد او در حق
 نمی توانند کرد از جهت کم استعدادی خود و بعضی از ایشان مشاهده حق
 خلق میکنند بشهود ذوقی بدل و این مرتبه بلند بزرگ است از
 مرتبه اول و بعضی از ایشان مشاهده حق در خلق و مشاهده خلق در حق
 میکنند بکلیت تکیه یکی بر دیگری مانع نمی آید و این مرتبه ارفع و عالی است
 از این دو مرتبه سابق و این مرتبه مقام انبیا است و قطبان نیز
 این مرتبه می شود از کمال متابعت ایشان با نبیا علیه السلام اما با
 ذات آن مرتبه و باعتبار بعض کمالیت آن نه باعتبار ذات آن مرتبه
 و باعتبار آن کمالیت که انبیا علیهم السلام را می شود که آن محال است
 چنانچه حضرت بایزید بسطامی قدس سره بر آن اشاره فرمود
 من مثل معرفة الخلق و علمهم بالنبی صلی الله علیه و سلم الا
 ند و ینجرح من راس اللوق الی راس الی راس یعنی نیست مانند علم و معرفت
 همه خلق به نسبت علم و معرفت نبی صلی الله علیه و سلم مگر سحری که ظاهر شود

از دین سبوی و یا مشکلی که بجزیری برگزیده و دینش بسته باشند من
 الجال ان يحصل المرتبة المتوسطة من تلك المراتب الثلاثة لمن
 خالف الشرعية والطريقة فضلا عن المرتبة الاخيرة التي
 هي اعلى مما سواها من المقتنين و محال است که کسی بی پیروی
 شریعت نبوی و طریقت مصطفوی مرتبه دومی را برسد و در ترازو اینک
 مرتبه سومی که اعلى ترازان هر دو است آنرا برسد حضرت خواججه سانی
 میفرماید سه سوی حق بی رگاب مصطفوی نه نهد و پایت اری بی بدو
 و ان جمیع الموجودات من حیث الوجود عین الحق سبحانه و تعالی
 و من حیث النعین غیر الحق سبحانه و تعالی و الغیرة اعتنا
 اصا من حیث الحقیقة فالکل هو الحق سبحانه و تعالی و بدین
 همه موجودات از حیث هستی عین حق اند سبحانه و تعالی و اگر در
 تعین همه غیر او و غیرت اعتباری است نه حقیقی چنانچه مولای جامی
 فرموده اند در باغی

گر طالب ترویج و ذکر کاتب خیر	گر صاحب فائقه ذکر را سب و تبر
از روی تعین همه غیر اندام عین	در روی حقیقت همه عین اند و غیر
اما از حیث محض حقیقت وجود همه حق اند ر با س ع	

رباعی

همسایه و همشین و همراه همه است	در دلق گدا و اطلس شاه همه است
در انجمن فرق و نهان خانه جمع	بالند همه دوست شم بالند همه دوست

سوال اگر گوئی پس ازین لازم می آید که حق سبحانه و تعالی بخواهد در اشیای کریمه چیزهای شنیعه بود این غایت و قاصت و نهایت قباح است **جواب** گفته شود بدان اللهمک الله الامر علی ما هو علیہ که مکروه و مرغوب و خیر و شر را اعتباری اند حسب طبایع مختلفه چنانچه نزدیک طبعی مثل ماشی مکروه و شر است و نزدیک طبعی دیگر همان شر مرغوب و خیر است چنانکه بدی است حاجت طلبی نذار و پس چیزیکه همه وجوده علی الاطلاق شر و مکروه بود نیست و همچنین خدا و فافهم فانه مرغوب و نیز گفته می شود که ظاهر و درین اشیا مستلزم نقص نیست زیرا که بواسطه ظهور او در مظان پر سیه دره نقص و عیب پیدا بدونه بواسطه ظهور او در مظان شر بقیه او را زیاده و کمال بقیه ناید و این را در مثال اندکی آنکه نور آفتاب بر اشیای مطیب و خوشبو و کریمه و بدبو می تابد نه او از آن اثر خوشبو گیرد

و نه ازین رنگ بدبو پذیرد و دیگر آنکه روح متصرفه در بدن انسان
 موجود است با جمیع ذرات بدن محیط است و با وجود چندین بند
 قالب پاک و لطیف است چنانچه پیش از تعلق بدن پاک و لطیف بود پس
 نور حقیقی که الطاف از همه لطیف است او را ازین چه نقصان لازم آید
 ظاهرهم و مثاله مثل حباب المویج و کوز الثلج فان کلهم من حیث
 الحقیقة لعین الماء و من حیث التعین غیر الماء و کذا السراب
 من حیث الحقیقة لعین الهواء و من حیث التعین غیر الهواء
 السراب فی الحقیقة هواء ظهر بعبور آلاء الماء و مثال آنکه همه
 بعض حقیقت وجود عین حق اند و از روی تعین غیر او است
 که مثل سباب و مویج و کوز الثلج پس بدرتیکه این همه از روی حقیقت
 عین آب اند و از روی تعین غیر او همچنین سراب از روی حقیقت
 عین هواست و از روی تعین غیر او سراب فی الحقیقت هواست که بعد
 آب ظاهر شده چنانچه مولوی جامی فرموده رباعی
 بحر است کهن وجودی پایان آب ظاهر گشته بصورت مویج و حباب
 بان تا نشود حباب با مویج حجاب بر بجز که آن جسم سراب است سراب

و امثال و غیر بسیار اند اگر کسی در دریای تفکر و بسیر باطن در آید
 هزاران جوهر مشال بدست آید و الذلائل الدالة علی وحدان
 الوجود کثیره اما من القرآن فقوله عز وجل ولله الشرف والمنز
 فاینما تو لوفتم وجهه الله ونحن اقرب الیه من جبل الوریب وهو
 معکم انما کنتم ونحن اقرب الیه منکم ولكن لا تبصرون و
 ان الذین یمایعونک انما یمایعون الله ینزل الله فوقهم
 هو الاول والاخر والظاهر والباطن و بکل شیء علی
 و فی انفسکم افلا تبصرون و اذا سالت عبادی شیء فانی
 فریب و ما رمت اذا رمت ولكن الله رعی و کان الله
 بکل شیء محیط الی غیر ذلك من الآیات الکریمه و اما
 من احوال نبینا صلی الله علیه و آله و سلم اصدق الکلمه
 ما قالت العرب کلمه لیسک الاکل شیء ما خلد الله باطن و
 صلی الله علیه و سلم ان احدکم اذا قام الی الصلوة
 فانا یناجی ^{ربه} فان ^{رب} ینته و بین القبله و قوله صلی الله علیه و
 الله و سلم حاکیا عن الله تعالی و لا یزال عبدا یتفر

التي بالتوافق حتى احبه فاذا احبته كنت سمعه الذي يسمع
 به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها ورجله التي
 يمشي بها وقوله صلى الله عليه واله وسلم ان الله يقول
 اذ امرضت فلم تعدني الى اخر الحديث وروى الترمذي في حديث
 طويل والذي نفس محمد بيده لو انكم ولّيتم بحبل الى الارض
 السابعة السفلى لخطبته على الله تعالى ثم قرأ صلى الله عليه و
 اله وسلم هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شيء
 عليم الى غير ذلك من الاحاديث الصحيحة واما قول الامامة
 العارفين بالله ان الله على وحدانية الوجود اكثر كثرة بحيث
 لا ياتي في العدد والحصر واذا ذكرها وان شئت
 فعليك بمطالعة نسخهم تجد انشاء الله تعالى
 وحجج ودلائل والبروح والوجود بياراست باره ازان كه از
 قرآن و حديث انه مذکور شد باصحاب عقل و ارباب نقل مخفی نباشد كه از صدر
 اول انبي از زمانه صحابه و تابعين رضی الله عنهم تا زمانه ما كبر ارتقاه من عرفان
 تا حسرتين كه هر يك ايت من آيات الله بودند بزرگين از اشارات اين آيات

رفیعہ و از ملوچات این احادیث مرویہ برین مطلب شریف و سر
 لطیف حجت گرفته و بسا و شمال معقولات صحیح و مکشوفات صریح خاک
 شجاعت اصحاب طوایر کہ در مضیق نقشبندیندازند و طفل و ار
 از جو افسر بہ خرچہ و خرسند اند رفته اند با وجود این چندین اقاویل
 و فوجائے سخنان خود را برانگیختہ اند و در شہرهای کتب و دیہات
 وہاں نامزد نشود و در بخت از کہ بکس را مجال مقاومت
 و مقابلہ و بخت و مجاولہ بدو نیست اگر عساکر تقریر سوی توہمات
 این آیات و بوجہ نکات این روایات میگردد و انہم این رسالہ
 از حد اختصار بدرمی آمد و مانند عاباز می مانیم اگر کسی را استیجاب
 آن باید گو کہ کتب بسوط این قوم مطالعہ نماید کہ فی الجملہ نقل سلیم و
 عازم سقیم را اقتدایان طائفہ کہ اعلم اہل درایت و اعرف
 خداوند از ولایت انداز روی حجت بر مخصد کفایت است
 خلصنا یارب عن الاشتغال بالملکاهی و ارا حقیقۃ الاشیا
 کماھی ایھا الطالب ان اردت الوصول الی اللہ فالترجم مننا
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم اولاً و لا وقعلاً ظاهراً و باطناً

ای طالب جان باز وای باز اشیا نه راز اگر اراده وصول باشد
 بی انبساط زاری باید که بجه تمام و کمال کوشش و اهتمام در پیرو
 تلاصده نام علیه افضل التحیه و از کی اسلام رو آری اول در قول
 و فعل بجان و تن همت خود کلی بروگاری ثم افعل مرافبه و حد
 الوجود ثانیاً التی هی عین معنی الحلة الطیب من غیر اشتراط
 الموضوع وان وجد فهو اولی و لا فی تخصیص وقت و غیر ملاحظه
 النفس دخولاً و خروجاً فی المرافبه و لا من ملاحظه حدود
 الکلمات لطیبه بل ملاحظه الا المعنی فقط فی کل حال قائماً
 اوقاعاً ما شیاً او مضطرباً متحرکاً او ساکناً شارباً او اکلاناً
 و پس این مراقبه و وحدت وجود که مقصد سنی است و عین معنی کلمه
 طیبته شریطه و ضوابط آن و اگر با وضو بود زهی نیکو کار و تخصیص وقت
 و ملاحظه دم از روی دخول و خروج و رعایت الفاظ آن کلمه در آن
 مراقبه مدار بلکه ^{ملاحظه} ملاحظه کنی مگر معنی آن در همه حال و زمان چه در نشیدن
 و خوردن و چه در استادن و نشستن و چه در سخن آوری و چه در شنیدن
 و چه در گرفتن در همه آن نگاه باز و طریق المراقبه ان تنفی انتک

اولاً و الاثنية عبارة عن ان تكون حقيقتك و باطنك غير الحق
 سبحانه و تعالی و لا تنفی الا هذه الاثنية و هو عين معنى لا اله
 ثم تثبت الحق سبحانه و تعالی فی باطنك ثانياً و هو عين معنى
 الا الله و طریق مراقبه آن است که اول پنج خودیت از دلت بکنی
 و آن خودیت عبارت از این است که حقیقت و باطن خود را غیر حق تعالی
 ثابت کنی و این نفی اثبت عین معنی لا اله است که جاروب منزل اول است
 است چنانچه حکیم سانی فرموده قدس سره سه تا جاروب
 لا تروبی راه بجز نرسد در سرای الا اله پس ثابت کنی تو وجود
 مطلق هستی بحت که آن عین معنی الا اله است فان قلت اذا كان
 الوجود واحد و غیره لیس بموجود فای شیء نفی و ای شیء تثبت
 قلت و هم الغیر و الاثنية نشاء للخلق و هذا الوهم باطل قلت
 این تنفی هذا الوهم اولاً ثم تثبت الحق سبحانه و تعالی فی باطنك
 ثانياً و اگر گوی که چون نور شدید و مطلق کیمیت و غیر او موجود نیست
 بیشک پس نفی چه چیز کنیم و ثبوت که ام گویم و هم عبار غیرست و ابرودنی
 که در دل عالم خاسته است و این وهم باطل است که ترا از اوج قرب

در با و به بعد انداخته است پس بر تو لازم است که بکار و
 نفی آن غبار و دهم بر یک سو سازی و بر تحت اثبات حق در باطن
 خود پردازی ایها الطالب اذا غلب الحال عليك
 بفضل الله تعالى لا تقدر على نفی اثبات الوهية بل
 يبقى فيك الاثبات الحق سبحانه وتعالى ورفقا الله تعالى
 واياكم هذا المقام بحرمه النبي صلى الله عليه وآله
 وسلم آملين يارب العالمين اسے طالب آگاہان بلا اثبات
 کہ چون شکر غایب حال بفضل کبیر المتعال بر تو خواهد آخت و
 بیخ خودی تو از دل تو خواهد انداخت تو اسے کہ نفی این خودی
 و ہمیت کنے بلکہ نماید در تو مگر اثبات حق و وجود مطلق
 سبحانه و تعالی روزی کسند خدا ی تعالی ما را و شمارا
 این مقام بحرمت النسبی صلی الله علیه وآله وسلم و بحرمت
 الہ الکرام و صحابہ العظام و بدانکہ مراد از غلبہ حال مذکور
 غلبہ شہود حق سبحانه و تعالی است بحسبیکہ محوساز و ترا از
 مسموع موجودات تا از نفس تو نیز پس در آن وقت نفی نہت

و عینیت نتوانی کرد زیرا چه نفی ایت از برای نفس غیریت و ثبوت
حق تعالی است در ذوق و وجدان تو چنانچه منافی بود اول در علم و
حقیقت او تو پس شک نیست که بوقت غلبه شهو و حق تعالی غیریت حقیقت
و عینیت که ثابت نیست فی نفس الامر در ذوق و وجدان تو منافی خواهد
بلکه غیریت اعتباری که فی نفس الامر ثابت است نیز از نظر
مرتفع خواهد شد پس اگر در آن وقت نفی خودیت کنی تحصیل حاصل
لازم آید و واجب است که آن را نفی کردن نتوانی فانفس
تثبیه طالب رشید و مرید را باید که این هر دو را با هم
حسرت مولانا جاسم قدس سره و نصب العین خود سازد

ع
ربا

نا کرده طلمستی خویش خراب از گنج حقیقت نتوان کشف حجاب
در یابست حقیقت و سرالبت سخن سیراب شد کسی زد دریا بسراب
ایضا

از ساحت دل عبار کثرت رفتن خوشتر که بهر زره در وحدت سخن
مغرور سخن مشوک که توحید خدای واحد و بدن بود نه واحد سخن

و نیز درین کلمات که حضرت ایشان در نصیحت گفتند
 تفکر تمام پردازد و خود را در گفتگوی دیگرینند از و
 و آن این کلماتند تا **مکمل** در کلمات قدسیه ارباب تعبد
 و تفکر در انفاس متبرکه که اصحاب مواجد قدس اسرار بهم تقبیله
 و تشویق راست به تحصیل کمال معرفت و تحقیق راز بر آنکه علوم
 و معارف ایشان ذوق و وجدانی است نه نقلی و تقلیدی
 بلکه عقلی و برهانی پس بکلیه بساط جستجوئی در نوشتن و گفتگوی
 صحیح خورسند گشتن کمال جهالت و غایت ضلالت است
 از گفتن بزبان تا بستن بوجدان تفاوت بسیار است و از شنیدن
 بگوش تا کشیدن در آغوش درجات بشمار هر چند نام شکرری
 تا شکر نخوری کام تو شیرین نشود و هر چند وصف نافه گوئی تا نافه
 نه بونی مشام تو مشکین نگردد پس چون طالب صادق را بر اسطر
 مطالعه این سخنان سلسله شوق در حرکت آید و داعیه طلبت قیام
 نمی باید که محسوس دگفت و مشند بسند کند بلکه جهت یاد و در بند و
 و حسب مقدور در تحصیل این مطلوب بگوشد شاید توفیق موافق آید

وساعت مساعدت نماید تا عروس این اسرار از چهره خود برقع
 تم کلامه ایضاً می گوید بنده اخف و ذره کلمه از مقصد دور
 و از مطالب پیچیده عباد الغفور که ترسیم این سطور است که این
 خیال بدین هوس بخت است که سعال وجود خود را در سلاک
 جوایز مصنفان این فن در آرد و خود را از زمره ایشان بشمارد
 بلکه بران امید که اگر طالب صادق یا اهل دل حاذق برین سطور
 مرور نماید او را بدعا و مغفرت یاد آرد که این پیچیده جز فضل حق سبحانه
 تعالی و شفاعت مجربان او سرمایه دیگر ندارد **حمد الله لمن**

سوالنا و اجابنا

تمت

تقریر رسالہ ہذا از ساج احکار جانا مولانا موسی محمد عبد مجلس ابو اہل صاحب نعمانی سلمہ

احمد اسد الکبیر المنعمی اعلیٰ علیہ المہیط المتعالی فی العزیز والجلال واصلی علی رسو
محمد عبد المجلس المنعمی المہر لفظاً المبدؤ القیض الفضائل علی الہ اصحابہ جیداً وایضاً
النفوس والاکمال بالعدا الاصل امیر کوئی تردد نہیں کہ وہاں کا بہت افسانہ وادب کے کلام
ہر ایک ظاہر میں عظیم ہے لیکن یہ سب اس کے واسطے جو ابنا برا عادیوں سے بچانے کے
شعبت ہو وہ فی ذلک بعض اسی مایہ کے ساتھ ہے کہ وہ اپنے شہوتہ ازراہ و بصیرت طرف
بنابراین رہی رسالہ تخریر ہر سطح پر شہوتہ خاصہ ہے کہ فرما رہا ہے کہ لانا نامی
قدس چاہا سامی ہو اور فرمایا کہ منہج بہتر ہم زبان بہ صرف ہمت ارباب صہ ہر طرف
نام طبع نہ ہو کہ جیداً باہر طبع ہر نامی کے شہوتہ طبع ہر ما شاہد ارباب ہر طرف
شہوتہ ہر ذل شہوتہ ہر نامی کو اس کے الی اللہ ہر شہوتہ ہر طرف ہر طرف ہر طرف ہر طرف
وشاداد کتبہ عبد الکبیر الہدیٰ اصفا لعلہ عبد المجلس النعمانی اوصلہ انفع الی
ما وہ ناریج طبع رسالہ ہذا طبع ہر طرف ہر طرف ہر طرف ہر طرف ہر طرف ہر طرف
اتالی کہ وہی است ہر طرف ہر طرف ہر طرف ہر طرف ہر طرف ہر طرف ہر طرف
سنس احمد ار روی احمد نوان شدہ طبع تخریر رسالہ

هو السيد العزیز

طالبان راه صدق و صفارا فروده باد که اندرین آستان سعادت

اقران ساله اجموسی به تنگه مرسله در علم حقایق از تصانیف

یکانه روزگار حیات لانا ملاحظه العوضه لار لیبی حیات قدومه لیبی

زبدۀ العارفین لانا ملاحظه قدس با السواد مطیع ژدکن واقع میگیا را بیرون بلده

بجانب شام مجتهد شریف مہتمم مالک مطیع و خیر طبع در آمد و بیش شش

المراقم محمودی